

إذا كان بهار قد صور في منظومته حالة طفل يتيم فقد العائل والمأوى ،
فقد أكثرت بروين الحديث في ديوانها عن كل من يحتاجون إلى التكافل
الاجتماعي سواء أكانوا أيتاماً أم عجائز أم شيوخاً أم أرامل ، وبطلة
القصة التي نعرض لها عجوز قضت سنوات شبابهها تعمل بالغزل والنسيج ،
وعندما تقدمت بها السنون تطلعت إلى الراحة والسكينة ، ولكنها
عدم المعين والعائل ، فاضطرت إلى مواصلة العمل على الرغم من
ضعفها وتعثرها . وقد قالت تصور حالها :

« اندوه فقر »

با دوک خویش ، پر زنی گفتم وقت کار
کاوخ ! ز پنبه ریشتم موی شد سفید
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم
کم نور گشت دیده ام و قامم خمید
ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا
بر من گریست زار که فصل شتا رسید
جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست
هر کس که بود ، برگ زمستان خود خرید
۵ - نور از کجا به روزن بیچارگان افتد
چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید
از رنج پاره دوختن وزحمت رفو
خونابه دلم ز سر انگشته چکید
یک جای وصله در همه جامه ام نماند
زین روی وصله کردم ، از آن رو ز هم درید
دیروز خواستم چو بسوزن کنم نخ
لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید